وظیفه مان است کنار بچه ها باشیم

ابراهیم شفیعی یا بابا ایاز هم که به عنوان پدر پورنگ سال‌هاست همراه این گروه است، اعتقاد دارد این سری بابا ایاز متفاوت‌تری را می‌بینیم. او می گوید: بابا ایاز هم در این سری گرفتار تغییراتی شده تا ماجرای تنوع حفظ شود، مثلا به واسطه قصه، او خیلی وقت‌ها حافظه‌اش را به صورت موقت از دست می‌دهد و این موضوع طنز تازه ای را شکل داده که در کنار تکیه کلام‌ها و بگومگوهایی که با مامان نیاز دارد، اتفاق تازه‌ای را رقم زده است. البته از گریم و موقعیت‌هایی که تغییر داشته هم نمی‌شود گذشت.

شفیعی هم درباره نگرانی‌اش از این روزها بیان کرد: در این روزهای کرونایی کار کردن همچنان نگرانی‌های خودش را دارد، اما چون برای بچه‌هاست، وظیفه خودمان می‌دانیم در این شرایط سخت در کنارشان باشیم و این وظیفه‌ای است که تلویزیون در زمینه تولید برنامه دارد و ما هم گوشه‌ای از آن را گرفته‌ایم و سعی کرده‌ایم به نحو احسن آن را پیش ببریم.

گفت‌وگو با داریوش فرضیایی و عوامل «بچه محل» در پشت صحنه این برنامه

بچه محله گل و بلبل

ادامه از صفحه ۵

جای خالی بچه ها

باز هم به محل ضبط برمی‌گردیم، علی علیپور، کارگردان برنامه با دقت و بدون پلک به هم زدن از پشت ویزور، مشغول چک کردن آیتم در حال اجراست. او هر از گاهی کار را نگه می‌دارد و از بعضی‌ها از جمله ایمان صفا -که اینجا به اسم سربالا حضور دارد- می‌خواهد دیالوگشان را دوباره تکرار کنند. این اتفاق گاهی به پنج بار و بیشتر هم می‌رسید. خلاصه آن که توصیه‌های آقای کارگردان قدم به قدم از نگاه بازیگران گرفته تا حالت دست یا چهره‌شان همراه کار بود. کمی آن طرف‌تر از میدان اصلی محله و راهرویی که به در ورودی می‌رسید، استودیوی دیگری وجود دارد که پر از صندلی‌هایی برای حضور بچه‌ها بود، فضایی که این روزها خالی مانده و گاهی از گوشه‌ای از آن گاهی استفاده می‌شود؛ اتاقی که چراغ‌های خاموشش در کنار جاهای خالی آدم را دلگیر می‌کرد و به شکلی تلخی این روزها را باز هم یادمان می‌انداخت. بگذریم، بعد از ضبط چندباره آن آیتم، اعضای گروه به جز داریوش فرضیایی و امیرمحمد، از کار فارغ می شوند و فرصتی به دست می‌آید تا با هم گفت‌وگوی کوتاهی داشته باشیم. چراکه گروه باید هرچه زودتر سر کارشان برگردند.

نمی‌دانم چرا پیر نمی‌شوم!

داریوش فرضیایی که خیلی وقت است به عمو پورنگ معروف شده، در این فرصت گپ و گفت کوتاهی با ما داشت. او معتقد است که این گروه حالا حالاها پتانسیل ادامه این داستان را دارند و پایان مشخصی برای این پروژه چند ساله در نظر ندارند.

چه شد از محله گل و بلبل به بچه محل رسیدید؟ و آیا پورنگ این دو محله با هم فرق دارد؟

همه این تغییرات در داستان‌نویسی اتفاق افتاده و شخصیت‌ها هر کدام با تعریفی که نویسنده برای آنها در نظر می گیرد، تغییر می‌کند. من قرار نیست غیر از پورنگ فرد دیگری باشم، بلکه در این بین با تجربه‌های تازه‌ای روبه‌رو می‌شوم و همین موقعیت‌ها برای بیننده جذاب است. مثلا تا به حال نشده که من با یک عروسک ساخته‌شده از مواد بازیافتی حرف بزنم و ماجراهای دیگری که بچه‌ها تا الان ما را با آن در یک قالب ندیده بودند.

اتفاقی که اغلب آن را به واسطه یک دنیای فانتزی برای بچه‌ها رقم می‌زنید.

بله، در همین سری آن عروسک پسماندی درباره جفایی که به او شده و بطری‌هایی که در شکمش است، می‌گوید. همه اینها دست به دست هم می‌دهند تا من هم پورنگ جدیدتری نسبت به قبل باشم.

۲۰ سال است که ما عمو پورنگ را در اشکال و فضاهای مختلف می‌بینیم، در این مدت خسته نشدید؟ یا بهتر است بپرسیم با چه انگیزه‌ای این ماجرا را ادامه داده‌اید؟

ما خسته نشدیم و برعکس اتفاقا انرژی مضاعف گرفته‌ایم، چراکه هر چه جلوتر می‌رویم تجربه‌مان هم بیشتر می‌شود و در ادامه هم سعی می‌کنیم تا کارهای درست‌تر و کامل‌تری را ارائه دهیم. البته که امسال خانواده‌ها را هم بیشتر از قبل درگیر کرده‌ایم تا جایی که برنامه هم در گروه اجتماعی قرار گرفته است.

با همه اینها فکر می‌کنید این سری هم مخاطبانش را جذب می‌کند؟

من احساس می‌کنم با مواردی که گفتم، اتفاق خیلی خوبی در بچه محل رقم خورده با این وجود ما به شدت به حمایت نیاز داریم. در این مسیر باید استراتژی برای کار کودک در نظر بگیریم و اصلا هم در این زمینه رودربایستی نداریم، به خصوص در روزهایی مثل ایام کرونایی که درگیرش هستیم باید برای بچه‌ها تولیدات خوبی داشته باشیم که دچار روزمرگی نشوند.

صحبت از کرونا شد، در این روزها با نگرانی از این ویروس چطور دست و پنجه نرم می‌کنید؟

به هر حال همه نگران هستیم، اما از سوی دیگر می‌گوییم اگر دلی را شاد کنیم و به‌واسطه آن هر کسی دعای خیری برایمان کند، ان شاءا... اتفاقی نمی‌افتد. تا امروز هم با نکات ایمنی جلو رفتیم و امیدوار هستم ادامه کار هم بخیر بگذرد.

این روزها برخوردتان با بچه‌ها کمتر شده، چطور از نظرات آنها مطلع می‌شوید و اصلا برخوردی داشته‌اید؟

بله، این ارتباط به شکل دورادور و از طریق فضای مجازی همچنان ادامه دارد، گاهی مادر و پدرها از قول آنها می‌گویند بچه ما وقتی برنامه تمام می‌شود گریه می‌کند و این برای من خیلی جالب است، چراکه این جا از پشت دوربین تصور آن که بچه‌ای آن طرف در خانه‌اش چقدر درگیر برنامه شده مشکل است. این دنیای قشنگی است و گاهی دلم بابت این همه احساس می‌گیرد.

تا به حال فکر کردید پورنگ قرار است تا کی ادامه داشته باشد؟

فکر می‌کنم این گروه توان زیادی دارد و حالاحالاها می‌تواند فعالیتش را ادامه دهد؛ البته به شرط آن که انگیزه را از آن نگیرند، حمایت شوند و از سوی مدیران و تصمیم‌گیرندگان هم دیده شوند. ما برای مردم کار می‌کنیم؛ اما ما هم مسوولانی داریم که برایمان برنامه‌ریزی می‌کنند و همان‌ها باید ما را ببینند و مسیر بلندمدتی را در نظر بگیرند.

برای خودتان چطور؟ انتهایی در نظر گرفته‌اید؟

حتما زمانی هست. الان چه بخواهم، چه نخواهم نمی‌توانم داریوش فرضیایی ۲۰ سال پیش باشم، اما می‌توانم مطابق روز برنامه بسازم و چه اشکالی دارد گاهی یک پدربزرگ شیرین باز هم برای نوه‌هایش دوست‌داشتنی باشد. او دیگر نمی‌تواند بچه ۱۹ ساله باشد، ولی پدربزرگ شیرین و دلنشینی می‌تواند باشد.

یک سوال که در ذهن خیلی‌ها هست، این که عمو پورنگ چرا پیر نمی‌شود؟

خودم هم نمی دانم، شاید چون با بچه‌ها کار می‌کنم. اما می‌دانم قرار است از سلول‌های بنیادینم استفاده و آن را تکثیر کنند.

بچه‌ها پیشداوری نمی‌کنند

رامین ناصرنصیر جزو تازه‌واردهای بچه محل است. او در این سری نقش راحت، همسر گلنار که سوسن پرور آن را بازی می‌کند را دارد و همان‌طور که از اسمش هم معلوم است، تنبلی و البته هوش جز اصلی شخصیت راحت است. او که از خیلی وقت پیش برای تلویزیون کار کودک انجام داده بود، می‌گوید: این فضا ژانر مورد علاقه من است، برای آن که بچه‌ها خیلی بی‌واسطه‌تر و به دور از پیشداوری‌هایی که ممکن است وجود داشته باشد کارت را می‌بینند و از ته قلبشان با هر موضوعی برخورد می‌کنند. این موضوع و در کل دنیای بچه‌ها برای من جذابیت زیادی دارد.

ناصرنصیر از طرفداران پرو پا قرص این برنامه هم گفت و افزود: به‌دلیل بینندگان و سابقه‌ای که این مجموعه دارد، حضور در آن از پیشنهاداتی بود که نمی‌شد از آن گذشت.

آقای راحت بچه‌محل در ادامه از فضا و ماجراهای این مجموعه هم تعریف کرد و گفت: بچه‌محل که جذابیت‌های خودش را دارد، طراحی دکور و گریم‌هایی که انجام شده برای همه به‌خصوص مخاطب کودک جالب توجه است. قصه‌ها هم به شکلی هستند که بچه‌ها با آن ارتباط برقرار می‌کنند. البته در این بین همان فضایی که به نظر ما فانتزی است، برای بچه‌ها شاید خیلی هم واقعی باشد. همه اینها باعث می‌شود تا ساخت کار کودک سخت باشد و به مرور سخت‌تر هم شده چون با تغییر شرایط، بچه‌ها اطلاعات و آگاهی بیشتری دارند و دیگر آن تصور قدیمی که کافی است در کاری چند عروسک باشد، یک ترانه هم خوانده شود و کمی لوس حرف بزنیم تا برنامه کودک بسازیم، جواب نمی‌دهد و لازم است تا فضای ذهنی بچه‌های امروز را بشناسیم و با آنها جدی‌تر رفتار کنیم. با آن که من آدم منزوی‌ای هستم و ارتباطات گسترده‌ای ندارم، اما در همین رفت و آمدهای محدود بازخوردهایی گرفتم که متوجه شدم کار نه تنها از طرف بچه‌ها بلکه حتی از سوی خانواده‌ها هم خوب دیده شده؛ موضوعی که از عکس‌العمل‌های مردم متوجهش می‌شوید. اینجاست که احساس می‌کنی به هدفی که داشتی تا حد زیادی رسیده‌ای. جریانی که خیلی جذاب است.

آقای نانوا همان است که بود

یکی دیگر از شخصیت‌های قدیمی بچه‌محل هم اوستا یا همان آقای نانواست که درباره خودش می‌گوید: شخصیت من که همان آقای نانواست اما قصه و اتفاقات خیلی تغییر کرده.

فضای آموزشی قصه هم موضوع دیگری بود که او از آن گفت: با همه این‌ها هدف ما آموزش اما نه به هر شکلی است، اتفاقی که در این سری هم وجود دارد اما نوع آن تغییر کرده است و درگیر و دار قصه‌ها هیچ‌وقت پیامی را مستقیم به بچه‌ها نمی‌دهیم. بچه‌محل در این سری خیلی شادتر از مراحل قبلش شده، چون ما با اتفاقی به نام کرونا مواجه شدیم که مردم به واسطه آن سختی‌های زیادی کشیدند و لازم بود تا هنر و فضای کاری گروه در حدی تغییر کند که برای مردم آسایش و شادی بیشتری ایجاد نماید.

سلیمانی که از چهره‌های جنوبی بچه‌محل است با گلایه از اوضاع و احوال این روزها و جان‌گرفتن کرونا در جنوب گفت: ما رعایت‌مان را انجام می‌دهیم اما خوب کرونا هم یک تب داشت و البته الان فروکش کرده، موضوعی که خودش مشکلی است که باعث شده تا مردم آن را ساده بگیرند. نتیجه این نگاه هم این است که این روزها آمار شهرهای مثل خوزستان بازهم بالا رفته است.

پشت صحنه یک گشت و گذار

قرار بود بعد از ظهر آنجا باشیم، کجا؟ سوله‌ای بزرگ حوالی پل آزادگان که کاملا برای ساخت یک محله جمع و جور مناسب بود. حدود ساعت ۵ بود که بالاخره ورودی استودیو را پیدا کردیم. به محض ورود تب‌سنج معروف که دیدنش این روزها برایمان عادی شده، جلویمان سبز شد، بعد هم نوبت به الکل و ضدعفونی کردن دست و کفش‌ها رسید. بعد از اینها و بی‌صدا کردن تلفن، درست وسط ضبط یکی از بخش‌ها وارد استودیو شدیم. گروه در میدان اصلی محله جمع شده و مشغول فکر کردن روی معضلی بود که آن روز کل محله را درگیر کرده بود. موضوع به نشت گازی در شهر برمی‌گشت، یک گاز عجیب و غریب که پای مامور گاز و موتورش را هم به همان شهرک کوچک باز کرده بود. نمی‌توانیم قصه را کامل تعریف کنیم، چون این قسمت قرار است به‌زودی روی آنتن برود، اما در همین حد بدانید که این بار عموپورنگ به شکلی مقصر اتفاقات رخ داده بود. بگذارید بگوییم آنجا دیگر چه خبر بود. در فاصله ضبط این آیتم فرصتی شد تا ماهم سری به محله و کوچه‌های آن بزنیم، از نانوایی معروف محله گرفته تا کوچه پس‌کوچه‌های آن که حس قدم زدن در یک شهر رویایی را به شما می‌داد، می دانید چرا؟ چون آنجا همان‌طور که از آن طرف دوربین هم معلوم است، رنگ‌ها حرف اول را می‌زنند، هر طرف را که نگاه می‌کنید چشمتان حداقل به یکی از رنگ‌های قرمز، زرد، نارنجی و... می‌خورد.

روی این محله تعصب دارم!

مامان عموپورنگ را که می‌شناسید، مامان نیاز که از زمان محله گل‌وبلبل سر و کله‌اش پیدا شد و نعیمه نظام‌دوست با لهجه شمالی معروف نقش او را بازی می‌کند. او در گپی که داشتیم از تلاش‌شان برای تازگی قصه‌ها گفت و افزود: اتفاق اصلی این است که ما هردفعه سعی کردیم تا کار جدیدی انجام دهیم. این خیلی مهم است که به کار کودک در این جا تا این اندازه اهمیت داده می‌شود، چراکه در کل این فضا خیلی جدی گرفته نمی‌شود و این برای من خیلی جالب است که اینجا کودک برای ما حرف اول است و نمی‌گوییم حالا می‌خواهیم کاری کنیم که پول‌مان را بگیریم و تمام.

نظام‌دوست می‌گوید: من روی کار به‌شدت تعصب دارم؛ چون در کارهای دیگر تنها در زمان فیلمبرداری ذهنم مشغولش است اما این مجموعه بخش جدایی از زندگی من است. سال گذشته که محله گل‌وبلبل تمام شد و به خاطر بعضی بی‌مهری‌ها گفتند که دیگر نمی‌خواهیم این کار را بسازیم، من واقعا گریه کردم، من واقعا فکر می‌کنم داریوش فرضیایی پسرم است.

این‌که مامان نیاز با چه انگیزه‌ای این روزها به سر کار می‌آید هم موضوعی است که او درباره‌اش گفت: من می‌توانم بگویم آن دینی که باید را با این مجموعه ادا کرده‌ایم و در این شرایط کرونا تا شنیدیم که گفتند بچه‌ها هیچ تفریحی ندارند، پای کار آمدیم. اصلا مگر خون من از پرستاری که در حال کار است رنگین‌تر است؟ ما هم وظیفه داریم و باید کار کنیم تا بچه‌ها شاد شوند.

تازگی تکه‌کلام‌های مامان نیاز و نزدیکی شخصیت او به مادر واقعی عموپورنگ هم از آن مواردی بود که نظام‌دوست آن را مرهون ارتباط با شخصیت واقعی داستان می‌داند و می‌گوید: من و مادر عموپورنگ همیشه در ارتباط هستیم. خیلی وقت‌ها تلفنی و تصویری با او حرف می‌زنم و هردفعه چیزی از تکه‌کلام‌ها و لحنش برمی‌دارم.

از محیط زیست تا فرزندآوری

علی علیپور- کارگردان

هدف اصلی: در این سری ما دو مبحث جدی را دنبال می‌کنیم؛ یکی بحث محیط زیست است که به واسطه شخصیت‌های تازه‌وارد به آن پرداخته‌ایم. موضوع تک فرزندی و فرزندآوری هم بحث دیگری است که به خصوص در قسمت‌های بعدی به آن بیشتر می‌پردازیم و طرح‌هایی را برایش در نظر گرفتیم.

تعامل با بچه‌ها: ارتباط با بچه‌ها همیشه وجود دارد؛ از بچه‌های خودمان گرفته تا خیلی‌هایی که با آنها برخورد می‌کنیم، این تجربه هم به ما کمک می‌کند. علاوه بر اینها چند سالی می‌شود که مخاطب هدف ما تنها کودکان نیستند و خانواده و کودک را در نظر گرفته‌ایم؛ چون زمانی که بچه‌ها می‌خواهند در آن زمان برنامه‌شان را ببینند، والدینشان هم پای تلویزیون نشسته‌اند.

آخر و عاقبت گروه: واقعیت این که برای پایان کار این گروه تاریخ مشخصی را در نظر نگرفتم؛ اما شکر خدا این فصل هم با اقبال روبه‌رو شده است به همین خاطر می‌شود گفت تا زمانی که مخاطب کار را بپسندد و راضی باشد، ما هم هستیم و سعی می‌کنیم این تازگی را حفظ کنیم.

محمد علیپور- نویسنده

خداحافظی با آدم بدها: این سری در خدمت یکسری از شخصیت‌های محله گل و بلبل نیستیم. در عوض شخصیت‌های جدیدی در مکان‌های جدید به کار اضافه کردیم. برخی از آنها تا کنون پخش نشده که امیدوارم مردم با دیدنشان لذت ببرند. در این سری شخصیت منفی نداریم. شخصیت‌های فانتزی هم که داریم از دل آدم‌های واقعی به وجود آمدند. مثل عروسک پسماندی سربالا که ویژگی‌های گجت‌مانند دارد.

هر اسم، یک قصه: اسامی این شخصیت‌ها بر اساس مفهوم‌های خاصی انتخاب کردم. مثلا یکی از معضلاتی که بچه‌های الان دارند، قوز کردن است. غالبا سرشان توی گوشی است و به همین خاطر قوز می‌کنند. مدام به آنها گفته می‌شود صاف بایستید، به دیوار تکیه دهید و... که انحنای ستون فقرات برای‌تان به وجود نیاید. دیدم خیلی بامزه است موجودی داشته باشیم که قوز می‌کند و مدام به او می‌گویند سر بالا و او هم سرش را بالا می‌گیرد و لبخند می‌زند. این می‌تواند در عین بامزه‌بودن آموزنده باشد. داداش جان هم گفتنش انرژی مثبتی دارد. کلمه داداش صمیمی‌تر از برادر است. شخصیت دیگری هم به اسم راحت داریم که آدم تنبلی است. بعدها اشاره می‌شود او یک پسر تک‌فرزند است که خیلی پدر و مادر تحویلش گرفتند و کار نمی‌کند. با اسم او هم زیاد شوخی می‌شود.